

۱۸. ترتب

سه شنبه، ۱۹ مهر ۱۴۰۱

بحث در بررسی صحت توجیه نماز جهر و اخفات به جای یکدیگر و اتمام به جای قصر بر اساس ترتب بود. مرحوم نایینی گفتند توجیه این موارد بر اساس ترتب ممکن نیست و سه اشکال مطرح کردند.

اشکال سوم ایشان این است که جعل چنین حکمی حتی با غیر ترتب هم معقول نیست چون صحت هر تکلیفی منوط به امکان دعوت خطاب است یعنی خطاب در آن مورد بتواند مکلف را به امتثال متعلقش دعوت کند و اگر خطاب طوری باشد که صلاحیت دعوت مکلف را نداشته باشد جعل حکم معقول نیست چون جعل حکم به داعی امتثال است و امتثال فرع امکان انبعاث از حکم است و اگر حکمی صلاحیت محرکیت عبد را نداشته باشد جعلش لغو است و حکم جایی صلاحیت محرکیت را دارد که قابل وصول به مکلف باشد و حکمی که قابلیت وصول به مکلف را ندارد قابل جعل هم نیست. وصول حکم متوقف بر جعل شارع و تحقق موضوع آن و علم به تحقق موضوع است. حکمی که موضوعش قابل تحقق نیست، لغو است و لذا ممکن نیست (چون غرض از جعل و تکلیف انبعاث مکلف بر فرض تحقق موضوع است و اگر موضوع قابل تحقق نباشد جعل لغو است) و اگر موضوع قابل تحقق است اما غیر قابل احراز است جعل حکم لغو است و لذا جعل حکم معلق بر نسیان یا غفلت غیر معقول است چون اگر فراموشی را احراز کند که موضوع حکم منتفی است و اگر احراز نکند حکم محرکیت نخواهد داشت. در حقیقت در این موارد احراز حکم به انعدام موضوع منجر می‌شود. در نتیجه جعل حکم وقتی معقول است که احراز موضوع آن ممکن باشد و حکمی که احراز موضوعش ممکن نباشد قابل جعل نیست.

در محل بحث ما، موضوع وجوب تمام، عصیان وجوب قصر در فرض جهل است و عصیان وجوب قصر، قابل احراز نیست چون اگر مکلف احراز کند که عاصی وجوب قصر است از این جهت که در جهلش مقصر بوده است، موضوع حکم که جهل است برطرف می‌شود و می‌فهمد که مکلف به نماز تمام است. بر همین اساس در موارد شبهات بدویه در تکالیف، ترتب معنا ندارد چون ترتب فرع عصیان است و در موارد شبهات بدویه اصلاً عصیان محقق نمی‌شود چون عصیان فرع تنجز تکلیف است و تکلیف در شبهات بدویه منجز نیست تا عصیان محقق شود و بعد بر اساس عصیان حکم دیگری به نحو ترتب ثابت شود.

بلکه حتی در شبهات قبل از فحص هم خطاب ترتبی معقول نیست با اینکه تکلیف منجز است چون شرط صحت تکلیف علاوه بر تنجز، احراز موضوع هم هست و اگر مکلف موضوع را احراز نکند یعنی عصیان را احراز نکند (حتی اگر واقعا هم عصیان شده باشد چون فرض شبهه قبل از فحص است) امکان انبعاث ندارد. به عبارت دیگر مکلف در موارد شبهات قبل از فحص همان طور که احتمال عصیان می‌دهد احتمال تجری هم می‌دهد و لذا عصیان که موضوع تکلیف ترتبی است قابل احراز نیست.

پس برای تکلیف ترتبی اولاً تکلیف باید منجز باشد تا عصیان محقق شود و ثانیاً عصیان باید واقعا هم محقق باشد و ثالثاً مکلف هم باید آن را احراز کند. لذا در شبهات قبل از فحص یا شبهات

اطراف علم اجمالی، اگر چه تکلیف منجز است اما ممکن است عصیان واقعا محقق نباشد و اگر هم واقعا محقق باشد اما قابل احراز نیست.

در نتیجه اگر مکلف بخواهد عصیان را احراز کند باید توجه داشته باشد که وظیفه او نماز شکسته است و به مجرد اینکه به وجوب قصر التفات پیدا کند موضوع که جهل به وجوب نماز شکسته است منتفی می‌شود.

مرحوم آقای خویی نسبت به تفصیل مطرح در کلام مرحوم نایینی اشکالاتی دارد مثل اینکه به ایشان نسبت می‌دهد که اگر شخص در جایی که احتیاط بر او واجب است احتیاط نکند بر ترک احتیاط عقاب می‌شود نه بر ترک واقع و بعد به ایشان اشکال کرده است که خطاب احتیاط خطاب طریقی است و مخالفت با آن مستلزم استحقاق عقوبت نیست و ... که ما متعرض آنها نمی‌شویم. اما نسبت به اصل اشکال ایشان گفته‌اند اگر چه کبری صحیح است و صحت خطاب منوط به امکان احراز موضوع و امکان انبعاث بعد از احراز موضوع است و حکمی که با احراز موضوع، موضوع منتفی می‌شود جعلش هم محال است اما این کبری در محل بحث ما منطبق نیست چون موضوع خطاب ترتبی عصیان اهم نیست بلکه ترک اهم است. دلیلی وجود ندارد که موضوع خطاب ترتبی عصیان خطاب اهم است بلکه آنچه مهم است ترک متعلق تکلیف اهم است نه به این عنوان که متعلق تکلیف است (که همان عصیان است) بلکه نفس ترک آن مهم است و برای مکلف محرز است که نماز قصر نخوانده است و با این احراز موضوع خطاب ترتبی که جهل است مرتفع نمی‌شود در نتیجه ترتب معقول است.

مرحوم آقای صدر هم به مرحوم آقای خویی اشکال کرده است و هم به مرحوم نایینی. ایشان به آقای خویی اشکال کرده‌اند که درست است که مکلف در این موارد می‌تواند ترک را احراز کند اما از نظر مرحوم نایینی شرط صحت تکلیف این است که خطاب با احراز موضوعش به این عنوان که موضوع این حکم است قابلیت انبعاث مکلف را داشته باشد. پس تکلیف در جایی صحیح است که موضوع تکلیف بما هو موضوع لذلک التکلیف قابل احراز باشد چون تنها در این صورت است که امکان انبعاث از خطاب وجود دارد اما اگر مکلف نداند آنچه احراز کرده است موضوع تکلیف است امکان انبعاث از آن خطاب نیست.

لذا اینکه مکلف بر اساس توهم یک خطاب منبعث باشد موجب نمی‌شود که جعل یک خطاب دیگر که در نتیجه با آن خطاب وهمی موافق است قابل جعل باشد.

بر همین اساس هم هیچ گاه خطاب معلق بر نسیان محرک مکلف نیست چون به مجرد اینکه شخص به موضوع تکلیف بما انه موضوع تکلیف التفات پیدا کند موضوع تکلیف که نسیان است منتفی می‌شود. در اینجا هم به مجرد اینکه مکلف به ترک نماز شکسته بما انه موضوع تکلیف به وجوب اتمام بر جاهل است التفات پیدا کند موضوع حکم به وجوب اتمام که جهل است منتفی می‌شود.

اما اشکال ایشان به نایینی این است که کلام شما مبتنی بر این است که خطاب به نماز تمام یک خطاب مستقل باشد در حالی که یک خطاب به نماز تمام وجود دارد که مخاطب آن کسی است که نماز شکسته به جا نیاورده باشد حالا یا برای اینکه به آن مکلف نیست چون حاضر است و یا برای اینکه علم به تکلیف به آن ندارد چون جاهل مقصر است. امر به تمام یک امر است که مخاطب به آن دو نفر هستند یکی کسی که حاضر است و دیگری کسی که مسافر است و نماز قصر را از روی جهل به جا نمی‌آورد و چون خطاب واحد است ترتب در آن جا ندارد.

عرض ما این است که اشکال آقای صدر به مرحوم آقای خویی حرف صحیحی است اما در اینجا خلطی اتفاق افتاده است. آنچه شرط تکلیف است امکان التفات به موضوع تکلیف بما هو موضوع للتکلیف قبل از امتثال تکلیف است یا حتی بعد از امتثال هم کافی است؟ آنچه مهم است و علت این است که باید امکان انبعاث از خطاب وجود داشته باشد تا خطاب معقول باشد این است که خطاب اثر داشته باشد و لغو نباشد و اگر موضوع تکلیف بما هو موضوع تکلیف بعد از امتثال هم قابل احراز و التفات باشد برای اینکه خطاب لغو نباشد کافی است. به عبارت دیگر آنچه مهم است این است که خطاب لغو نباشد و دفع لغویت در امکان انبعاث منحصر نیست. بله اگر توجه به موضوع تکلیف بما هو موضوع تکلیف، قبل از عمل لازم باشد در این موارد التفات به موضوع قبل از عمل ممکن نیست اما دلیلی نداریم که التفات باید قبل از عمل ممکن باشد بلکه التفات بعد از عمل هم برای دفع لغویت و امکان خطاب کافی است و اثر التفات بعد از عمل اثر دارد چون موجب حکم به اجزاء و ... است. پس حتی اگر مکلف در زمان عمل، منبعث از خطاب واهی باشد و عمل را انجام بدهد، خطاب معقول است چون خطاب واهی که موجب اجزاء نیست و التفات بعد از عمل موجب حکم به اجزاء می‌شود.